**خدا در عرفان عرفه**

**
خدا در عرفان عرفه**

*نويسنده: قادر فاضلی*

**اشاره**

آنچه در این مقاله می‌آید، قطراتی است از دریای بی‌کران معارف الهی که از زبان اولیای خدا جاری شده است. انسان وقتی به نیایش‌های ائمه اطهار علیهم‌السلام رجوع می‌کند، خود را در کنار اقیانوسی بی‌کران می‌بیند. میل به شنا در این اقیانوس از یک سوی، بی‌پایانی آن از سوی دیگر، آدمی را حیران می‌سازد.
**نه چنان حیران که پشتش سوی اوست
بل چنان حیران که محو روی دوست**زیرا:
**عشق دریایی کرانه ناپدید
کی توان کردن شنا ای هوشمند**نیایش انسان‌های کامل جوشش عشق ناب است که موجب گشایش نطق بلبل طبع عاشقی در حضور معشوق می‌شود. در واقع معشوق از زبان عاشق حرف می‌زند و دریای ساکن و ساکت وی را به جوش و خروش می‌آورد.
اولم این جزر و مد از تو رسید ورنه ساکن بود این بحر ای مجید
**هم از آنجا کاین تردّد دادی‌ام
بی‌تردد کن هم از روی کرم**حدیث دلبردگی و سر سپردگی قدیمی‌ترین قصه پر غصه تاریخ انسانی است. هر نیایشی به نوعی تقریر قصه دلبردگی و دلدادگی است. مناجات روز عرفه از حضرت سیدالشهدا و حضرت سیدالساجدین علیهماالسلام از آن جمله است. پدر و پسر عاشق یک معشوق‌اند و ساجد یک مسجود و عابد یک معبود. صدا و ندایی که از نای این ناموران به‌گوش رسد، صاحب گوش را از هوش برد و محو او کند.
پسر شرح دعای پدر می‌دهد. پدر سرّ الست از سینه به در می‌کند و سینه در مقابل غیر حق سپر می‌کند.
ما نیز که دستی از دور به آتش داریم، نهال عشق آنان در صحرای دل کاریم و به عشق آنان نازیم؛ زیرا که:
**به سدر و جنّت و طوبی چه نازها دارد
هر آنکه دامن اهل عبا رها نکند**آنچه از خودشان یاد گیریم در طبق اخلاص ریزیم و تا نمیریم، چشم از کریمان برنگیریم.

**امام حسین علیه‌السلام**

«اَلْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَدا فَیَکُونَ مَوْرُوثا وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ فِی مُلْکِهِ فَیُضَادَّهُ فِیمَا ابْتَدَعَ وَ لا وَلِیٌّ مِنَ الذُّلِّ فَیُرْفِدَهُ فِیمَا صَنَعَ فَسُبْحَانَهُ سُبْحَانَهُ لَوْ کَانَ فِیهِمَا آلِهَةٌ إِلاّ اللَّهُ لَفَسَدَتَا وَ تَفَطَّرَتَا سُبْحَانَ اللَّهِ الْوَاحِدِ الاْءَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِی لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوا أَحَدٌ لَیْسَ دُونَکَ ظَهِیرٌ وَ لا فَوْقَکَ قَدِیرٌ وَ أَنْتَ الْعَلِیُّ الْکَبِیرُ یَا مُطْلِقَ الْمُکَبَّلِ الاْءَسِیرِ یَا رَازِقَ الطِّفْلِ الصَّغِیرِ یَا عِصْمَةَ الْخَائِفِ الْمُسْتَجِیرِ یَا مَنْ لا شَرِیکَ لَهُ وَ لا وَزِیرَ».
سپاس مخصوص خداوندی است که فرزندی برنگزید تا وارث وی شود و شریکی در سلطنت ندارد تا با وی به ضدّیت برخیزد و به معاون و کمکی در آفرینش نیاز ندارد. پاک پروردگاری که پاک است از این که جز او خدایی باشد که اگر چنین بود زمین و آسمان فاسد شده، از هم می‌گسست پاک پروردگاری که یکتای یکتا و صمد است. خدایی که نه زاده است و نه می‌زاید و کسی همانند او نیست.
و نه جز تو پشتیبانی هست و نه بالاتر از تو قدرتمندی، و تنها تو بلندمرتبه و بزرگی. ای که نه شریکی داری و نه وزیری.»
امام حسین علیه‌السلام
«أَنْتَ اللَّهُ لا إِلَهَ اِلاَّ أَنْتَ، الاْءَحَدُ الْمُتَوَحِّدُ الْفَرْدُ الْمُتَفَرِّدُ.
أَنْتَ اللَّهُ لا إِلَهَ اِلاَّ أَنْتَ، الْکَرِیمُ الْمُتَکَرِّمُ، الْعَظِیمُ الْمُتَعَظِّمُ، الْکَبِیرُ الْمُتَکَبِّرُ....
أَنْتَ اللَّهُ لا إِلَهَ اِلاَّ أَنْتَ... الدَّائِمُ الاْءَدْوَمُ.
أَنْتَ اللَّهُ لا إِلَهَ اِلاَّ أَنْتَ، الاْءَوَّلُ قَبْلَ کُلِّ أَحَدٍ، وَ الاْآخِرُ بَعْدَ کُلِّ عَدَدٍ.
أَنْتَ اللَّهُ لا إِلَهَ اِلاَّ أَنْتَ، الدَّانِی فِی عُلُوِّهِ، وَ الْعَالِی فِی دُنُوِّهِ.
أَنْتَ الَّذِی لَمْ یُعِنْکَ عَلَی خَلْقِکَ شَرِیکٌ، وَ لَمْ یُوَازِرْکَ فِی أَمْرِکَ وَزِیرٌ، وَ لَمْ یَکُنْ لَکَ مُشَاهِدٌ وَ لا نَظِیرٌ.
أَنْتَ الَّذِی لا تُحَدُّ فَتَکُونَ مَحْدُوداً، وَ لَمْ تُمَثَّلْ فَتَکُونَ مَوْجُوداً، وَ لَمْ تَلِدْ فَتَکُونَ مَوْلُوداً.
أَنْتَ الَّذِی لا ضِدَّ مَعَکَ فَیُعَانِدَکَ، وَ لا عِدْلَ لَکَ فَیُکَاثِرَکَ، وَ لا نِدَّ لَکَ فَیُعَارِضَکَ...
فَقَدْ قَدَّمْتُ تَوْحِیدَکَ وَ نَفْیَ الاْءَضْدَادِ وَ الاْءَنْدَادِ وَ الاْءَشْبَاهِ عَنْکَ».
تویی خدا، جز تو خدایی نیست. یکتای بی‌همتا، تنهای بی‌مانند.
تویی خدا، جز تو خدایی نیست. بخشنده بی‌همانند و عظیم بی‌مانند. بزرگ و بزرگوار.
تویی خدا، جز تو خدایی نیست. دائم و همیشگی. اول هر کس و آخر هر چیز.
تویی خدا و جز تو خدایی نیست. پایین‌ترین چیز در عین بلندی و عالی‌ترین چیز در عین نزدیکی.
تو آنی که کس را در آفرینش به یاری نخوانی و کسی را درکارهایت لایق مشورت و همیاری ندانی. نگاهدار و نظیر نداری.
تویی خدا که در حدود نگنجی تا محدود شوی. مثل نداری تا موجود گردی. زاده نشوی تا مولود شوی. تو آنی که نه ضدی داری تا با تو دشمنی کند و نه همتا که انبازی نماید و نه بدیل داری که با تو به مبارزه برخیزد. پس من، توحیدت را با نفی اضداد و انداد و اشباهت به پیشگاهت عرضه می‌کنم.
خداوند رکن اصلی همه نیایش‌ها، به‌ویژه نیایش‌های اولیای الهی است؛ زیرا دعا مولود رابطه انسان با خداوند است و بدین جهت در اول و آخر و وسط هر مناجاتی مطرح می‌گردد.
شناخت انسان نیایشگر از خود و خدایی که وی را آفریده است و معرفت آدمی به صفات کمالیه و جمالیه و شوق و اشتیاق جهت رسیدن به این معدن عظمت از طرفی، و احساس احتیاج به این مبدأ اعلی و احساس قصور و تقصیر انسان در راستای تکالیف انسانی خود از طرفی دیگر، موجب فوران آتشفشان دل را قالب ادعیه و نیایش‌های عرفانی شده است.
انسان نیایشگر، خدا را آن چنان که می‌یابد می‌ستاید و آن چنان وی را سجود می‌کند که شهود می‌کند. بنابراین معرفتِ داعی هر قدر قوی‌تر و جامع‌تر باشد، مضامین دعای او به همان مقدار عالی‌تر می‌گردد. از آنجایی که معرفت انسان‌های کامل، کاملترین معرفت است. لذا مناجاتشان نیز کاملترین مناجات خواهد بود.
تنوّع جهات در ادعیه حضرات معصوم علیهم‌السلام بدین جهت است؛ زیرا آنان حضرت احدیت را از جهات و ابعاد گوناگون ادراک کرده و با او به راز و نیاز می‌پردازند.
در این مقاله به نمونه‌هایی از آن جهات گوناگون به قدر امکان اشاره می‌کنیم:

**توحید باری تعالی(1)**

مراد از توحید، یکتا دانستن خداوند است و منظور از یکتایی آن است که آدمی خداوند را به صفاتی متصف بداند که مخصوص وی بوده و برای غیر خدا جایز نباشد. امام سجاد علیه‌السلام از این حالت با عبارت‌های: «الاْءَحَدُ الْمُتَوَحِّدُ» و «الْفَرْدُ الْمُتَفَرِّدُ» تعبیر می‌کند.
یعنی خداوند واحدی است که وحدانیّتش مخصوص او است و هیچ واحدی از چنین وحدانیتی برخوردار نیست.
فردیّت خداوند سبحان، مخصوص اوست و هیچ فرد دیگری از چنین تفرّدی بهره‌مند نیست.
در غیر خداوند، هر چیزی که یکی است برایش دویی متصور است و هیچ واحدی بدون ثانی نیست، اما خداوند سبحان احدی است که ثانی ندارد؛ یعنی یکتای همه است که هیچ تایی ندارد. از این، رو خودش را در قرآن کریم چنین توصیف می‌کند:
قُلْ هُوَ اللّه‌ُ أَحَدٌ \* اللّه‌ُ الصَّمَدُ \* لَمْ یَلِدْ وَلَمْ یُولَدْ \* وَلَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوا أَحَدٌ .(2)
بگو تنها خداوند یکی است و بی‌نیاز است، که نه زاید و نه زاییده شود و احدی مانند او نیست.
**احد است و شمار ازو معزول
صمد است و نیاز ازو مخذول
آن احد نی که عقل داند و فهم
و آن صمد نی که حس شناسد و وهم
نه فراوان نه اندکی باشد
یکی اندر یکی یکی باشد
در دویی جز بدو سقط نبود
هرگز اندر یکی غلط نبود(3)**احدیت در کلام امام حسین علیه‌السلام چنین بیان می‌شود:
«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ وَلَدا وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیکٌ... الْوَاحِدِ الاْءَحَدِ الصَّمَدِ الَّذِی لَمْ یَلِدْ وَ لَمْ یُولَدْ وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ کُفُوا أَحَدٌ».
«حمد مخصوص آن خداوندی است که فرزندی برنگرفت و شریکی ندارد... خدای واحد و احد و صمدی که نه زاید و نه زاده شود و کسی مانند او نیست.»
امام سجاد علیه‌السلام نیز به خدا عرض می‌کند:
«أَنْتَ اللَّهُ لا إِلَهَ اِلاَّ أَنْتَ، الاْءَحَدُ الْمُتَوَحِّدُ الْفَرْدُ الْمُتَفَرِّدُ الاْءَوَّلُ قَبْلَ کُلِّ أَحَدٍ، وَ الاْآخِرُ بَعْدَ کُلِّ عَدَدٍ».
«تو آن خدایی که جز تو خدای دیگری نیست. خداوند، احدی است که احدیتش مخصوص اوست. خدای فردی که فردیتش جز در او یافت نشود. اوّلی که قبل از هر احدی و آخری که بعد از هر عددی است.»

دلایل توحید

**الف: بی‌نهایت و بی‌حد بودن خدا**یکی از دلایل توحید و وحدانیت باری تعالی، بی‌حد و بی‌نهایت بودن او است.
از آنجا که حضرت حق، وجود محض است و اقتضای ذاتی وجود محض، بی‌نهایت بودنِ اوست؛ زیرا عدم که تنها نقیض وجود است در ذات وجود راه ندارد تا بتواند آن را محدود سازد و از طرفی چون ذات باری تعالی به جهت صرف الوجود بودن ماهیت ندارد، [که ماهیات، حدود و رسومِ وجودند] لذا وجود وی بی‌حد و نهایت می‌گردد. از این رو امام سجاد علیه‌السلام عرض می‌کند:
«أَنْتَ الَّذِی لا تُحَدُّ فَتَکُونَ مَحْدُوداً».
«تو آن خدایی هستی که حدی نداری تا بدان جهت محدود گردی.»
لازمه بی‌حد و نهایت بودن خداوند واحد بودن او است؛ زیرا اقتضای بی‌نهایت واقعی، وحدت واقعی است که با دوگانگی و اثنینیّت سازگار نیست. چون لازمه عقلی وجود دو موجودِ بی‌نهایت، محدود گشتن هر دو می‌باشد. محدود بودن نیز لازمه ماهیت داشتن و لازمه ماهیت، مرکب بودن و لازمه ترکیب احتیاج به اعضای ترکیبی است. که احتیاج با خداوند نمی‌سازد؛ زیرا خداوند باید غنی علی الاطلاق باشد.
در قرآن کریم این مطلب با تعابیر گوناگون آمده است:
فَأَیْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللّه‌ِ ؛(4) «هر طرف که روی گردانید؛ با خدا روبرویید و خدا همانجا است.»
وَهُوَ الَّذِی فِی السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِی الاْءَرْضِ إِلَهٌ ؛(5) «اوست که در آسمان خدا و در زمین نیز خدا است.»
هُوَ الاْءَوَّلُ وَالاْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ وَهُوَ بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیمٌ ؛(6) «اوست که اول است و آخر، ظاهر است و باطن. و با شماست هر جا که باشید.»
بی‌نهایت و بی‌حد بودن خداوند باعث شده است که وجود اقدس او در همه جا باشد.
**همه جا منزل عشق است که یارم همه جاست
کور دل آنکه نیابد به جهان جای تو را
به کجا روی نماید که تواش قبله نه‌ای
آنکه جوید به حرم منزل و مأوای تو را(7)**امام عارفان، حضرت امیر مؤمنان علیه‌السلام در دعای کمیل عرض می‌کند: «مَلاَءَتْ [ غَلَبَتْ [ أَرْکَانَ کُلِّ شَیْءٍ»؛ «تار و پود هر چیز را پر کرده است.»
بدین جهت هیچ مکانی خالی از خدا نیست و در عین حال خدا در هیچ مکانی نیست؛ زیرا او برتر از مکان و امکان است. از این رو امام سجاد علیه‌السلام در دعای عرفه عرضه می‌دارد: «أَنْتَ الَّذِی لا یَحْوِیکَ مَکَانٌ»؛ «تو آن خدایی هستی که هیچ مکانی تو را در بر نگیرد.»
همه جا از او پر است و او خالی از همه جا. مکان و لامکان مخلوق اویند و او خالق همه.
**ای خدا، ای هم تو پیدا هم نهان
هم مکان‌ها از تو پر هم لامکان
نی زتو جایی پر و نی خالی است
وصف تو از این و از آن عالی است
ای منزه از «چه» و از «چون» بری
هر چه گویم تو از آن بالاتری(8)**ناگفته نماند که اگر در بعضی از بخش های ادعیه ائمه اطهار علیهم‌السلام مکان به خدا نسبت داده شده است؛ مانند این قسمت از نیایش امام زین‌العابدین علیه‌السلام که:
«سُبْحَانَکَ مَا أَجَلَّ شَأْنَکَ، وَ أَسْنَی فِی الاْءَمَاکِنِ مَکَانَکَ».
«پاک پروردگار را! شأن تو چقدر جلیل است و مرتبه‌ات در میان مراتب، چقدر نورانی است.»
و کلام امیر المؤمنین علیه‌السلام در دعای کمیل که گفت:
«اَللّهُمَّ عَظُمَ سُلْطانُکَ وَ عَلا مَکانُکَ» ؛ «بار الها ! سلطنت تو عظیم و مکانت تو برتر است.»
و تعبیرهایی مانند آن را باید متناسب با مقام الهی معنی کرد؛ یعنی منظور از مکان در اینجا یا مکانت و مرتبت است که از آن، به درجه و جایگاه تعبیر می‌کنند، در این صورت نمی‌توان مکان را به معنای جایی مادی و محسوس معنی کرد که شأن خداوند سبحان اجلّ از مکان بوده است. همانطور که مفسّران گرانقدر «استوی» در الرَّحْمَنُ عَلَی الْعَرْشِ اسْتَوَی(9) رابه معنای تسلط و فرمانروایی آورده‌اند نه به معنای رکوب و نشستن.
محیی‌الدین عربی در این باره می‌گوید: انسان دو نوع علوّ دارد. علوّ مکانی و علو مکانتی، خداوند در یکی از آنها با ما شریک است که همان علوّ مکانتی است و مبرّا از علو مکانی است؛ سَبِّحْ اسْمَ رَبِّکَ الاْءَعْلَی ؛(10) «روشن است که در این آیه، مراد از علوّ، علو مکانتی است» .(11)
گواه صدق این مدّعی کلام امام زین‌العابدین علیه‌السلام در دعای عرفه است که عرضه می‌دارد:
«وَ تَوَلَّنِی بِمَا تَتَوَلَّی بِهِ أَهْلَ طَاعَتِکَ وَ الزُّلْفَی لَدَیْکَ وَ الْمَکَانَةِ مِنْکَ».
«و ولیّ من باش آن‌گونه که ولیّ بندگان فرمان برداری، و آنان را به دوستی خود برگزیده‌ای و منزلت و مکانت داده‌ای.»
احتمال دیگر این است که مراد از مکان، همان مکان مادی و جایی خاص باشد. در این صورت نسبت دادن آن مکان به خداوند، نسبت اشراقی، حبّی و ملکی خواهد بود؛ یعنی مکانی که متعلق به خدا بوده و خدا بدان محل عنایت مخصوص دارد؛ مانند «بیت اللّه‌ الحرام».
خانه‌ای را به خدا نسبت می‌دهیم، در حالی که می‌دانیم خداوند بی‌نیاز از خانه و کاشانه بوده و بلکه خالق آن است. این نسبت، نسبتِ ارزشی و حبّی است؛ یعنی خداوند این مکان را بیشتر از سایر مکان‌ها دوست دارد و ارزش این مکان بیش از مکان‌های دیگر است.
از طرفی، چون همه مکان‌ها متعلق به خداوند است، پس می‌توان هر مکانی را به خدا نسبت داد و گفت: مکانِ خدا؛ به این معنی که مال خدا است و جز خداوند مالکی ندارد.
خلاصه کلام این که: عبارت مکان در نیایش‌ها یا به معنای مکانت است و یا به معنای مکانی که متعلق به خداوند است؛ زیرا مکان و لامکان هر دو مخلوقند و مرزوق و خدای را نسزد که محاط در مخلوق خود باشد. بلکه او در زمین و آسمان، خداست. وَهُوَ الَّذِی فِی السَّمَاءِ إِلَهٌ وَ فِی الاْءَرْضِ إِلَهٌ .(12)
حقیقت منزل او لامکان است به معنی در زمین و آسمان است
**مقام او بود اندر همه جا
ازو خالی نباشد هیچ مأوا
خداوندی که عالم نامور زوست
زمین و آسمان زیر و زبر زوست
دو عالم خلقت هستی ازو یافت
فلک بالا زمین پستی ازو یافت
نه هرگز کبریایش را بدایت
نه ملکش را سرانجام و نهایت
نبینم در جهان مقدار مویی
که آن را نیست باروی تو رویی
همه باقی به توست و تو نهانی
درون جان و بیرون جهانی
جهان از تو پر و تو در جهان نه
همه در تو گم و تو در میان نه(13)**عرفا با توجه به آیات قرآنی و نیایش‌های عرفانیِ اولیای الهی، طبق ذوق و کشف و شهود خود عباراتی را در ترجمه مضامین نصوص دینی بیان کرده‌اند.
**امام خمینی قدس‌سره الشریف
دیده‌ای نیست نبیند رخ زیبای تو را نیست گوشی که همی نشنود آوای تو را
هیچ دستی نشود جز برِ خوانِ تو دراز کس نجوید به جهان جز اثر پای تو را
به کجا روی نماید که تواش قبله نه‌ای آنکه جوید به حرم منزل و مأوای تو را
همه جامنزل عشق است که یارم همه جاست کور دل آنکه نبیند به جهان جای تو را**بابا طاهر
**به دریا بنگرم دریا ته بینم
به صحرا بنگرم صحرا ته بینم
به هر جا بنگرم و کوه و در و دشت
نشان از قامت رعنا ته بینم**عطار نیشابوری
**نه هرگز کبریایش را بدایت
نه ملکش را سرانجام و نهایت
زهی اسم و زهی معنی همه تو
همی گویم که ای تو ای همه تو
تو را بر ذره ذره راه بینم
دو عالم ثمّ وجه اللّه‌ بینم
دویی را نیست ره در حضرت تو
همه عالم تویی و قدرت تو
وجود جمله ملل حضرت توست
همه آثار صنع قدرت توست(14)**در منطق الطیر می‌گوید:
**هم ز جمله پیش و هم بیش از همه
جمله از خود دیده و خویش از همه**با توجه به همین بی‌نهایت بودن وجود محض است که عطار می‌گوید:
غیرتش غیر در جهان نگذاشت لاجرم عین جمله اشیا شد
حکما مضمون این شعر را تحت عنوان «بسیط الحقیقة کلّ الأشیاء» بیان کرده‌اند.
منظور از بسیط الحقیقة، وجود محض است. وجود محض یا «صرف الوجود» آن است که مجرد از ماهیت باشد. چون ماهیت حدود اشیاء است. شی‌ء بی‌ماهیت، بی‌حد و بی‌نهایت می‌گردد.
کمال وجود در بی‌حد و نهایت بودن است. از آنجا که بی‌حد و نهایت بودن حقیقی، تنها با بی‌همتایی سازگار است، ضرورتا کمال توحید ملازم آن بوده و موجود کامل واقعی جز یکی نخواهد بود. از این رو، هر موجودی باید کمال وجودی خود را از وجود کامل که همان وجود محض و بی‌حد و نهایت است دریافت کند؛ زیرا غیر از او هر چه هست ناقص است و معلول یک علّت تامه کامل، که هر موجودی هر چه دارد از اوست. همه محتاج او و سائلِ درگاه اویند.
أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَی اللّه‌ِ وَاللّه‌ُ هُوَ الْغَنِیُّ الْحَمِیدُ ؛(15) «شما فقیران به سوی خدایید و تنها خدا غنیّ پسندیده است.»
یَسْأَلُهُ مَنْ فِی السَّمَوَاتِ وَالاْءَرْضِ کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شَأْنٍ ؛(16) «هر چه در آسمان و زمین است، از خدا می‌خواهند و خدا هر روز در کار جدیدی است.»
مرحوم علامه طباطبایی در این باره می‌گوید:
«... و قد تبیّن بما تقدّم أنّ الواجب لذاته تمام کلّ شی‌ء. و هذا هو المراد بقولهم بسیط الحقیقة کلّ الأشیاء» .(17)
«از آنچه گفته شد، روشن گشت که واجب بالذات تمام همه چیز بوده و مراد حکما از این عبارت که ـ بسیط حقیقی همه اشیاء است ـ همین مطلب می‌باشد.»
مرحوم ملاّ صدرا نیز می‌گوید:
«یقینا بسیط الحقیقه، همه اشیاء وجودی است. مگر آنچه به نقایص و نیستی‌ها تعلّق دارد. واجب تعالی که بسیط الحقیقه است، از هر حیث واحد است. پس او همه وجود است همان طور که تمامش وجود محض است.»
سپس در جایی دیگر و در ادامه بحث می‌گوید:
همان گونه که وجود یک حقیقت واحد است که در همه موجودات به تشکیک و اختلاف در کمال و نقص، سریان دارد؛ همچنین صفات حقیقی این وجود که همان علم و قدرت و اراده و حیات است نیز به همان عنوان سریان دارد؛ به‌گونه‌ای که راسخین در علم می‌دانند. بنابراین، حتی جمادات نیز زنده و عالم و ناطق‌اند که تسبیح خدا را به جا می‌آورند و به خالق خود علم دارند.»(18)

**ب : ضد نداشتن خدا**

یکی دیگر از دلایل وحدانیت خداوند سبحان، ضد نداشتن او است. هر چیزی جز ذات باری تعالی یا در برون ضدّی دارد یا در درون. چون خدا ضدّی ندارد پس بی نهایت است. که اگر ضدّی داشت با او به معارضه و مبارزه پرداخته و دولت و سلطنت خدا را محدود می‌نمود.
شایدبتوان‌گفت‌چون‌خدا بی‌نهایت است، واحد است ووحدانیّت بامثل‌وضد داشتن نمی‌سازد؛ یعنی می‌توان ضد نداشتن را دلیل و گواه بی نهایت بودن، و بی حدّ و نهایت بودن وی را دلیل ضد نداشتن خدا دانست که هر دو، دلیل بر توحید باری‌تعالی است.
امام حسین علیه‌السلام در دعای عرفه می‌گوید:
«... وَ لَمْ یَکُنْ لَهُ شَریکٌ فی مُلْکِهِ فَیُضادَّهُ فِیها ابْتَدَعَ».
«و در ملکش شریکی ندارد تا با خدا در آفرینش به معارضه پردازد.»
امام زین العابدین علیه‌السلام نیز عرضه می‌دارد:
«أَنْتَ الَّذِی لا ضِدَّ مَعَکَ فَیُعَانِدَکَ، وَ لا عِدْلَ لَکَ فَیُکَاثِرَکَ، وَ لا نِدَّ لَکَ فَیُعَارِضَکَ...»
«تو آن خدایی که برایت ضدّی نیست تا به تو انبازی کند. و برابری نداری تا بر تو سرافرازی کند. و همتایی نداری تا با تو به معارضه برخیزد.»
با توجه به این مسائل است که گفته شده، یکی از علل عدم شناخت کامل خداوند، ضد نداشتن اوست؛ زیرا وجود ضد، یکی از راه‌های شناخت است؛ مثلاً انسان شب را به روز، گرما را به سرما، سیاهی را به سفیدی و... می‌شناسد، که هر کدام از این اضداد معرّف طرف مقابل خود هستند. بدین لحاظ فلاسفه گفته‌اند: «تُعْرَفُ الأشیاءُ بِاَضْدادِها» ؛ «هر چیزی به ضد خود شناخته می‌شود.»
چون خدا ضدی ندارد. شناخت صحیح و کامل او برای انسان ناممکن است. مولوی در این باره چنین سروده است:
**بی ز ضدی ضد را نتوان نمود
وآن شه بی مثل را ضدی نبود
پس نهایتها به ضد پیدا شود
چونکه حق را نیست ضد پنهان بود
که نظر بر نور بود آنگه به رنگ
ضد به ضد پیدا بود چون روم و زنگ
پس به ضدّ نور دانستی تو نور
ضد، ضد را می‌نماید در صدور
نور حق را نیست ضدی در وجود
تا به ضد او را توان پیدا نمود
پس هلاک نار نور مؤمن است
زانکه بی ضد دفع ضد لا یمکن است
زانکه هر چیزی به ضد پیدا شود
بر سپیدی آن سیه رسوا شود**قرآن کریم یکی از دلایل توحید را نظم عالم می‌داند و نظم نشانه بی ضد بودن خالق عالَم است؛ زیرا اگر خداوند ضدّی داشت، با خدا به معارضه پرداخته و نتیجه معارضه دو منشأ قدرت و علّت تامّه بر روی یک معلول، جز فساد و تباهی چیز دیگری نیست. چون فساد و تباهی وجود ندارد، پس ضدی برای ناظم هستی نیست تا علیه وی لشگر انگیزد و نظام وی را به هم ریزد.
لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَةٌ إِلاَّ اللّه‌ُ لَفَسَدَتا ؛ «اگر در زمین و آسمان خدایانی جز خدای واحد بودند، هر دو به فساد کشیده می‌شدند.»
امام حسین علیه‌السلام در دعای عرفه بدین مطلب چنین اشاره می‌کند:
«فَسُبْحانَهُ سُبْحانَهُ، لَوْ کانَ فِیهِما آلِهَةً اِلاَّ اللّه‌َ لَفَسَدَتا وَتَفَطَّرَتا».
«پاک و منزّه است خدایی که اگر در زمین و آسمان خدایانی بودند، هر آینه نظم آن دو از میان رفته و از هم گسیخته می‌شد.»
امیر مؤمنان علیه‌السلام نیز می‌فرماید:
«فَلَیْسَ لَهُ فیما خَلَقَ ضِدٌّ وَ لا فِیما مَلَکَ نِدٌّ وَلَمْ یُشْرِکُ فی مُلکِهِ اَحَدٌ».(19)
«در میان آنچه آفریده، ضدّی و در میان آنچه که مالک اوست نظیر و بدیلی نداشته و در ملک خداوندی کسی با او شریک نیست.»

**ج: مثل نداشتن خدا**

لازمه وحدانیت الهی، بی مثل و مانند بودن اوست. چون مثل ندارد واحد است. بدین جهت جز خداوند سبحان هر موجودی مثل و مانند و به عبارت دیگر زوج دارد. قرآن کریم می‌فرماید:
وَمِنْ کُلِّ الثَّمراتِ جَعَلَ فِیها زُوْجَیْنِ اثْنَیْنِ .(20)
«و از هر میوه‌ای در میانشان زوج قرار داد.»
وَمِنْ کُلِّ شَی‌ءٍ خَلَقْنا زَوجَیْنِ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرون .(21)
«و هر چیزی را زوج آفریدیم، شاید که شما متذکّر گردید.»
سُبْحانَ الَّذی خَلَقَ الأَزواجَ کُلَّها مِمّا تُنْبِتُ الأَرضُ وَمِنْ أَنفُسِهِمْ وَمِمّا لا یَعْلَمُونَ .(22)
«پاک پروردگاری که همه جفت‌ها را آفرید از آنچه در زمین می‌روید و آنچه از خودتان هست و از آنچه که نمی‌دانید.»
وَخَلَقْناکُمْ اَزواجا(23)؛ «و شما را زوج آفریدیم.»
هر زوجی از این ازواج، مثل و مانند زوج خویش است. اما خداوند چون زوج ندارد، مثل نیز ندارد. به همین دلیل لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَی‌ءٌ .(24) «چیزی همانند او نیست.»
امام حسین علیه‌السلام در دعای عرفه می‌فرماید:
«فَلا اِلهَ غَیْرُهُ وَلا شَی‌ءَ یَعدِلُهُ وَلَیْسَ کَمِثْلِهِ شَیْ‌ءٌ».
«هیچ خدایی جز او نیست و چیزی معادل وی نبوده و هیچ چیزی به او شبیه نیست.»
چون چیزی مانند خدا نیست، از این رو، رابطه انسان با چیزهای دیگر نباید مانند رابطه او با خدا باشد. وحدانیّت خداوند اقتضا می‌کند که روابط مخلوقات با او نیز وحدانی باشد.
معنای توحید عبادی در اینجا بهتر ظاهر می‌شود که آدمی تنها مطیع خدا است و در مقابل وی سر تعظیم فرود می‌آورد. عشق و عبادت و اطاعت هر خداشناسی باید چون خدا، واحد و یکتا باشد؛ به‌گونه‌ای که غیر خدا را از آن مرتبه دور دارد.
دلم‌خلوت سرای اوست غیری در نمی‌گنجد که غیر او نمی‌زیبد در این خلوت سرای دل
نه تنها عبادت خداوند منحصر به خدا بوده و غیر او را چنان عبادت نمی‌کنیم، سؤال از خدا نیز مخصوص بارگاه کبریایی وی است و جز او همه چیز لا شی‌ء است.
هم تو گو و هم تو خواه و هم تو باش ما همه لاشیم با چندین تلاش
مولوی
بدین جهت امام حسین علیه‌السلام عرضه می‌دارد:
«لَیْسَ کَمِثْلِکَ مَسْؤُولٌ» ؛ «هیچ چیز همانند تو مسؤول نیست.»
آنچه ما از خدا می‌خواهیم، مخصوص اوست و از غیر خدا آن‌گونه مسألت نمی‌کنیم؛ زیرا فقط خداوند است که می‌توان خیر دنیا و آخرت را از او خواست. فقط اوست که می‌توان آمرزش گناهان و افزایش حسنات را از وی طلب کرد. اوست که می‌تواند توفیق عطا کند و حال دعا ببخشد و امکان سؤال دهد، و اوست که هر چه در زمین و آسمان است سائل از وی هستند و او معطیِ همه.
یَسْئَلْهُ مَنْ فِی السَّمواتِ وَالأَرضِ کُلَّ یَوْمٍ هُوَ فِی شأْنٍ .(25)
«هر چه در آسمان و زمین است از او سؤال می‌کنند و او هر روز در کار جدیدی است.»
پس ذات خدا بی مثل است، صفات وی نیز بی مثل است، در معطی بودن و مسؤول بودن هم بی مثل و مانند است.
امام سجاد علیه‌السلام در دعای عرفه می‌گوید:
«لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَی‌ءٌ وَ لا یَعْزُبُ عَنْهُ عِلْمُ شَی‌ءٍ»؛ «همانندی ندارد و هم از علم او چیزی مخفی نماند.»
«أَنتَ الَّذی لا تَمُدُّ فَتَکُونَ مَحْدُودا وَلَمْ تُمَثَّلْ فَتَکُونَ مَوْجودا».
«تو آن خدایی که حدّ بر نداری تا محدود گردی. و مثل و شبیه نمی‌گیری تا مخلوق شوی.»
مثل‌گیری مساوی با مخلوق شدن است که لازمه‌اش محدود بودن نیز هست. پس بی‌نهایت بودن خداوند که بیشتر بیان شد، دلیل بر بی مثال بودن او ـ جلّ شأنه ـ بوده و بی‌مثال بودن دلیل بر واحد بودن اوست.
**هر چه هست و بود و خواهد بود نیز مثل دارد جز خداوند عزیز
هر چه را جویی جز او یابی نذیر
اوست دایم بی نظیر و ناگزیر(26)
شیخ محمود شبستری می‌گوید:
ظهور جمله اشیاء به ضد است
ولی حق را نه مانند و نه نِدّ است
چو نبود ذات حق را شبه و همتا
ندانم تا چگونه داند او را
ندارد ممکن از واجب نمونه چگونه داندش آخر چگونه
زهی نادان که او خورشید تابان به نور شمع جوید در بیابان(27)**البته منظور از نفی مِثل و شبیه، نفی تماثل و تشابه تامّه است؛ نه نفی سنخیت تامّه یا نفی تشابه جزئی؛ یعنی مراد این است که «چیزی شبیه خدا نیست»، نه این که «چیزی به خدا شبیه نیست». میان این دو عبارت فرق است. منظور از نفی شبیه، نفی همانند و همتا است، که با این نفی، توحید اثبات می‌شود. اما منظور از شباهت به خدا، بیان ارتباط خالق و مخلوق، و سنخیّت بین آن دو است. اگر شباهت موجود میان خالق و مخلوق را نفی کنیم در واقع ارتباط خالق و مخلوق را نفی کرده‌ایم.
خداوند علّت تامّه و هستی بخش و جهان معلول وی است. در حکمت متعالیه این بحث به اثبات رسیده است که معلول شأنی از شؤون علت تامّه خویش است. بحث سنخیّت نیز یکی دیگر از بحث‌های فلسفی است که در آن ضرورت سنخیّت میان علّت معلول به ثبوت رسیده است. بدین جهت باید تشابهی میان علت و معلول و خالق و مخلوق باشد تا بتوان آن‌ها را به همدیگر نسبت داد.
عرفا نیز جهان را تجلّی اسماء و صفات الهی می‌دانند. پس باید بین «مَجْلی» و «مُتَجَلّی» تشابه و سنخیت باشد. لیکن این تشابه جزئی و ذو مراتب است؛ یعنی هر مخلوقی به اندازه سعه وجودی خود معرّف حضرت حق بوده و عالَم با همه اجزایش شأنی از شؤون بی پایان حضرت احدیت است. و به قول حافظ:
**هر دو عالم یک فروغ روی اوست
گفتمت پیدا و پنهان نیز هم
این همه عکس می‌و رنگ مخالف که نمود
یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد**این مطلب با توجه به آنچه که در حکمت متعالیه ثابت شده است، از وحدت وجود و تشکیک وجود، بهتر درک می‌شود.
همه موجودات در وجود داشتن به خدا شباهت دارند؛ زیرا خالق و مخلوق هر دو موجودند و شدیدترین نوع ارتباط میان خالق و مخلوق، ارتباط وجودی است.
از آنجا که وجود به همراه خود کمالاتی؛ از قبیل علم و حلم، جمال و کمال و... را دارد، از این رو موجودات به خصوص انسان در این صفات و سایر فیوضات وجودیِ حضرت باری تعالی به وی شباهت دارند.
مسأله مثلیّت که در روایات و ادعیه مأثوره بیان شده به این معنی است که آوردیم.
در روایتی آمده است که خداوند می‌فرماید: «عَبْدی اَطِعْنی حَتّی اَجْعَلَکَ مِثْلی» ؛(28) «بنده من! مرا اطاعت کن تا تو را مانند خود گردانم.» از این رو، عرفا انسان را شبیه‌ترین موجود به خدا و از میان انسان‌ها، انسان کامل را اشبه از همه می‌دانند.
شیخ محمود شبستری می‌گوید:
**ز احمد تا احد یک میم فرق است
جهانی اندرین یک میم غرق است(29)**در روایات مربوط به قرب نوافل و قرب فرایض نیز این مضمون به چشم می‌خورد که خدا می‌فرماید:
«بنده من در اثر قرب فرایض به مقامی می‌رسد که او دست من می‌شود که با آن کار می‌کنم و چشم من می‌شود که با آن می‌بینم و... و در اثر قرب نوافل به مقامی می‌رسد که من دست او می‌شوم که کار می‌کند و چشم او می‌شوم که می‌بیند و گوش او می‌شوم که می‌شنود.»(30)
میزان و معیار تشابه به خداوند، تزکیه و تکامل آدمی است. از آنجا که انسان کامل پاک‌ترین و کامل‌ترین موجود است، شبیه‌ترین موجود به خدا نیز خواهد بود.
حضرت استاد علامه حسن حسن زاده آملی ـ دام ظلّه ـ در تفسیر آیه شریفه لَیْسَ کَمِثْلِهِ شَی‌ءٌ می‌فرمود: انسان کامل مثل خداست و چیزی مانند انسان کامل نیست.
با توجه به این توضیحات، خلاصه کلام این می‌شود که منظور از نفی مثلیّت از خدا، مثلیّت در الوهیت و ربوبیّت است، نه مثلیّت در کمال و جمال؛ زیرا هر کمال و جمالی فیضان جمال و کمال او و قطره‌ای از دریای بی پایان حضرت اوست.
امام صادق علیه‌السلام فرمود:
«نَزِّلُونا عَنِ الرُّبُوبیَّةِ فَقُولُوا فِینا ما شِئْتُمْ»؛ «ما اهل بیت را از مرتبه ربوبیّت پایین بیاورید، پس هر چه در علوّ مقام ما می‌خواهید بگویید.»
زیرا علم و حلم و جمال و کمالشان همه خدایی بوده و خودشان آیینه تمام نمای خدایند. پس جز الوهیّت و ربوبیّت، همه چیزشان از او و شبیه به اوست.
بنابراین، آنچه ممنوع است، تشبیه کلّی است که همان تشبیه در ربوبیّت است، نه تشبیه جزئی که تشبیه در مرآتیّت و صفات و صفا است.
ولی تشبیه کلّی نیست ممکن ز جست و جوی او می‌باش ساکن(31)

***پي نوشت :***

1 . بار توحید هر کسی نکشد
طمع توحید هر خسی نچشد
حدیقه سنایی، ص66
2 . اخلاص، 3 ـ 1
3 . حدیقه سنایی، چاپ دانشگاه، ص 64
4 . بقره: 115
5 . زخرف : 84
6 . حدید : 3
7 . دیوان امام خمینی، غزل شماره 4
8 . مثنوی طاقدیس، ملا احمد نراقی، ص 271
9 . طه: 5
10 . اعلی، 1
11 . فصوص الحکم، فص ادریسی.
12 . زخرف : 84
13 . اسرار نامه، ص 2 و 3
14 . اسرار نامه، ص 2
. 15فاطر، 15
16 . رحمن، 29
17 . نهایة الحکمة، چاپ جامعه مدرسین، ص 277
18 . اسفار، چاپ بیروت، ج 6، ص 117 و 110
19 . انبیاء: /2.
20 . رعد: 3.
21 . الذاریات: 49.
22 . یس: 36.
23 . نبأ: 8.
24 . شوری: 11.
25 . الرحمن: 29
26 . منطق الطیر، تصحیح دکتر مشکور، 206
27 . گلشن راز.
. 28 حدیث قدسی.
29 . گلشن راز.
. 30 اصول کافی، ج 4، ص 53
31 . گلشن راز، شیخ محمود شبستری.

منبع: فصلنامه میقات حج